

امامت و سکولاریسم

محمد محمدرضایی*

چکیده

این نوشتار بر آن است تا رابطه امامت در دیدگاه تشیع را با سکولاریسم بررسی کند. نخست دلایل ضرورت نبوت و آموزه‌های انبیای الهی برای سعادت انسان بررسی می‌شود و سپس به اثبات می‌رسد که دین اسلام از چنان جامعیتی برخوردار است که برای همه نیازهای انسان و جنبه‌های وجودی او طرح و برنامه دارد. اسلام تنها به جنبه فردی خلاصه نمی‌شود؛ زیرا لازمه اجرای احکام دینی از جمله تحقق عدالت، تشکیل حکومت و تدبیر امور دنیوی مردم است. در ادامه، معنای لغوی و اصطلاحی امامت از دیدگاه تشیع بررسی شده است. امامت به معنای تداوم رسالت انبیای الهی است. در واقع، پس از پیامبر ﷺ، امامان معصوم علیهم‌السلام عهده‌دار تبیین وحی و تدبیر امور دنیوی مردم هستند و در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج)، فقیهان جامع شرایط که آگاه به قوانین اسلامی و عادل و کاردان و مدبر و مدبر هستند، نیابت عام آن حضرت را به عهده دارند.

سپس، معنای سکولاریسم و زمینه‌های ظهور آن بررسی شده است. اساساً این گونه ایدئولوژی، یک پدیده غربی است که خاستگاه آن جامعه غربی و آیین مسیحیت است. در ادامه، مبانی سکولاریسم که عقل‌گرایی و علم‌گرایی است، بررسی و نقد شده است. در واقع علم‌گرایی، نوعی مادی‌گرایی و عقل‌گرایی نیز نوعی محدودیت بی‌دلیل برای گستره فعالیت عقل است. در پایان، این نکته به اثبات می‌رسد که آموزه امامت در شیعه، با سکولاریسم ناسازگار است.

واژگان کلیدی: امامت، سکولاریسم، جامعیت دین، نبوت، عقل‌گرایی، علم

گرایی، متون مقدس.

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

این مقاله بر آن است تا رابطه امامت از دیدگاه تشیع را با سکولاریسم به بحث گذارد. در این زمینه، پرسش‌هایی مطرح است: آیا امامت از نظر شیعه با سکولاریسم سازگاری دارد؟ آیا امامت در مقام تداوم راه پیامبران الهی، طرح و برنامه‌ای برای سعادت دنیوی و اخروی آدمیان دارد؟ آیا پیامبران تنها برای سعادت اخروی انسان‌ها برانگیخته شده‌اند یا اینکه در برابر سعادت دنیوی‌شان نیز مسئول‌اند؟ آیا پیامبران الهی برای تدبیر امور دنیوی انسان‌ها، طرح و برنامه دارند؟

اگر بتوانیم پاسخ مناسبی به این پرسش‌ها بدهیم، رابطه امامت با سکولاریسم روشن می‌گردد، ولی پیش از اینکه مفاهیم امامت و سکولاریسم و رابطه میان آن دو را مورد بحث قرار دهیم، شایسته است به هدف‌ها و قلمرو دین اشاره‌ای شود و روشن گردد که اساساً آیا انسان‌ها با وجود عقل برای تدبیر زندگی دنیایی و سعادت دنیوی و اخروی خود، به وجود پیامبران الهی نیز نیازی دارند؟

ضرورت نبوت

یکی از اصول اساسی شریعت‌های الهی نبوت است. نبوت، یعنی باور به اینکه خداوند، افراد شایسته‌ای را برای هدایت و سعادت انسان‌ها برانگیخته است تا برنامه‌های حیات بخش و سعادت آفرین را به آدمیان ابلاغ کنند. این برنامه‌های حیات بخش و سعادت آفرین، «دین»، و حاملان این برنامه‌ها و دستورها، «پیامبران الهی» نامیده می‌شوند. نزول تجلی و حیانی خدا در قالب دین، از زمان خلقت حضرت آدم تا عصر پیامبر گرامی اسلام ﷺ که خاتم پیامبران است، تداوم داشته است. آیین و برنامه هر پیامبری در زمان و امت خود، کامل‌ترین آیین بوده است و اگر این تجلی و حیانی، استمرار نداشت، انسان به کمال و سعادت واقعی خود نمی‌رسید.

به طبع، هر فردی، شایسته مقام پیامبری نیست. کسانی شایسته این مقام‌اند که در طول زندگی‌شان، به گناه آلوده نشده‌اند؛ یعنی معصوم از گناه هستند. نیز در ابلاغ پیام الهی از هر نوع خطا و اشتباهی ایمن‌اند و از هر نوع بیماری و نقص عضوی که موجب نفرت و دوری مردم از گرایش به آن‌ها می‌شود، پیراسته هستند تا زمینه اقبال و علاقه مردم در گرایش به آیین آن‌ها، فراهم گردد.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا انسان‌ها با وجود قوه عقل و پیشرفت در دانش‌های پیشرفته، همچنان برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی به وحی و پیامبران الهی نیاز دارند؟ متکلمان اسلامی با استفاده از آموزه‌های دینی و استدلال‌های عقلی برآنند که انسان‌ها همواره به آموزه‌های پیامبران الهی نیاز دارند. به یکی از این دلایل عقلی اشاره می‌کنیم.

نیازمندی به آموزه‌های انبیا

خداوند آفریدگار انسان، حکیم و علیم است و حکیم، کار بیهوده انجام نمی‌دهد. (مؤمنون (۲۳): ۱۱۵) خداوند، انسان را آفرید تا با اختیار و آگاهی خود به سعادت و تکامل همه جانبه برسد. زمینه و شرایط این تکامل و سعادت را نیز فراهم ساخت (انسان (۷۶): ۳) همچنین زندگی انسان به زندگی دنیایی محدود نیست، بلکه او پس از این زندگی، وارد زندگی دیگری می‌شود که جاودانه است و نوع زندگی در آنجا، بازتاب زندگی این جهانی است. (زلزله (۹۹): ۷ و ۸)

از آن‌جا که هر عمل و اندیشه انسانی در این زندگی، در زندگی آخرتی اثر گذار است، باید در مورد آن‌ها و تاثیر گذاری‌شان، شناخت کافی داشت. این شناخت از عهده منابع شناخت در آدمی، یعنی عقل، حس و علوم بشری بر نمی‌آید. دیدگاه‌های مختلف و ناسازگار در باره خدا، معاد و مسائل اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، حقوقی و روابط بین‌الملل و شاهدهی بر نارسایی و ناکارآمدی عقل و دانش بشری است. در سده‌های اخیر، با اینکه دانش و علوم بشری تا اندازه‌ای پیشرفت کرده است، ولی هر روز فرضیه‌ای علمی، جای‌گزین فرضیه‌ای دیگر می‌شود و نظریه‌های جدیدی در عرصه علم شکل می‌گیرد. نیز با وجود این پیشرفت، هنوز مجهولات زیادی برای آدمی باقی وجود دارد که به حقیقت آن‌ها پی نبرده است.

البته ما منکر شناخت درست عقلی و توانایی دانش بشری نیستیم. عقل چه بسا امور کلی را در باره یک مسئله درک کند، ولی نمی‌تواند شناخت کافی در اختیار آدمی قرار دهد. برای مثال، عقل، حُسنِ عدالت را درک می‌کند، ولی تبیین مصداق آن، از جمله در زمینه ارث زن و مرد، بسیار مشکل است. آیا عدالت در سهم مساوی است یا غیر مساوی و در صورت اختلاف، سهم هر کدام به چه میزانی می‌تواند یا می‌باید باشد. همچنین عقل،

حسن ازدواج را درک می‌کند، ولی تعیین حیطة محارم، بسیار دشوار است. بنابراین، دانش‌های بشری، به تنهایی نمی‌تواند راه سعادت همه جانبه را مشخص کند، بلکه نیازمند شناخت معصومانه دیگری هستیم که راه صحیح را به ما نشان دهد و آن، جز وحی الهی چیز دیگری نیست.

قرآن و روایت‌های معصومین نیز دلالت دارند که برای شناخت درست، نیازمند آموزه‌های انبیای الهی هستیم.

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ. (بقره (۲): ۲۱۳)

پس خداوند، پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب خود را به حق فروفرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند.

از این آیه بر می‌آید که اختلاف نظر، بیانگر نارسایی فکر و علوم بشری است و از این رو است که پیامبران به واسطه آموزه‌های الهی، حقیقت هر موضوع مورد اختلافی را روشن می‌سازند.

همچنین امام رضا علیه السلام در روایتی، فلسفه بعثت پیامبران را چنین بیان کرده است:

از آنجا که قوای فکری بشری، در درک سود و زیان ناتوان است و خداوند نیز برتر از آن است که خود به‌طور شخصی بر انسان‌ها تجلی کند و با آن‌ها سخن بگوید، از این رو چاره‌ای نبود جز آنکه رسول خدا میان او و مردم واسطه باشد تا امر و نهی و آداب او را به آنان برساند و نیز آنان را به سود و زیان خود آگاه سازد؛ زیرا در خلقت آنان چیزی که به وسیله آن بتوانند نیازهای خود را بشناسند وجود نداشت. (مجلسی، ۱۳۷۴: ج ۱۱، ص ۴۰)

از این روایت به خوبی بر می‌آید که اندیشه بشری برای تشخیص سود و زیان انسان کافی نیست نیز هر فردی شایستگی دریافت وحی را ندارد. از این رو، خداوند، پیامبران را بر می‌انگیزد تا آموزه‌های مورد نیاز برای سعادت و کمال آدمی را از طریق او به انسان‌ها ابلاغ کند.

تا این‌جا به اثبات رسید که دین و آموزه‌های وحیانی برای سعادت انسان ضروری است، ولی اکنون این پرسش مطرح است که آیا دین تنها برای سعادت دنیایی مردم آمده است یا برای سعادت‌مندی دنیوی آنان نیز برنامه دارد.

جامعیت دین

آیا دین برای همه جنبه‌های وجودی انسان طرح دارد یا اینکه برابر نظر برخی از متفکران دینی، تنها برای سعادت اخروی یا برای تکامل بعد اخلاقی انسان‌ها نازل شده است و تدبیر زندگی دنیوی مردم به عقل و خرد جمعی آن‌ها واگذار گردیده است؟» (بازرگان، ۱۳۷۷: ص ۹۱-۱۰۹)

از آموزه‌های اسلامی برمی‌آید که دین اسلام به همه جنبه‌های وجودی انسان توجه دارد و برای رشد و ارتقای آن جنبه‌ها، همچون جنبه‌های فردی، اجتماعی و روحانی و دنیوی و اخروی و... برنامه دارد و متناسب با همه نیازهای انسان قوانین مناسب وضع کرده است؛ به گونه‌ای که با عمل به آن‌ها، انسان می‌تواند سعادت همه جانبه خود را تأمین کند. بنابراین، دین اسلام، دینی کامل است و در پاسخ به نیازهای انسان، هیچ نقصی ندارد.

قرآن در این باره می‌فرماید:

اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ؛ (مائده (۵): ۳)

دین شما را برایتان کامل گردانیدم.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ (نحل (۱۶): ۸۹)

قرآن را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده هر چیزی است؛

البته منظور آیه از هر چیز، هر چیزی است که به هدایت و رشد و سعادت انسان‌ها مربوط است.

همچنین امیرالمومنین در روایتی می‌فرماید:

پس قرآن فرمانده است و باز دارنده خدا دین خود را به کمال رساند و جان پیامبر خویش را هنگامی ستاند که از رساندن احکامی که موجب رستگاری آفریدگان است، فارغ ماند.

بنابراین، دین به همه جنبه‌های وجودی و رفتاری انسان توجه دارد و حکم الهی را در آن مورد، هرچند به طور کلی بیان کرده است.

اما گروهی به خطا تصور کرده‌اند که دین برای سعادت اخروی انسان‌ها نازل شده است و تدبیر زندگی دنیوی مردم به خرد آن‌ها واگذار شده است. (بازرگان، ۱۳۷۷: ص ۹۱)

دکتر سروش در این باره می‌گوید:

وقتی کسی عاشق دین است، برای او جامعیتی می‌طلبد که دین واقعاً واجد آن نیست. بسیاری از دین‌داران انتظار دارند که دین، هم دنیایشان را آباد کند، هم آخرتشان را؛ یعنی

از دین متوقعاند که جمیع مسائل ریز و درشت دنیوی و اخروی‌شان را پاسخ دهد. اما این انتظار دلیل عقلی و شرعی ندارد. تأکید می‌کنم که حتی یک دلیل عقلی و شرعی برای این پندار در دست نیست. (سروش، ۱۳۷۶: ص ۳۶۶)

این نوع تفکر با روح آموزه‌های اسلامی ناسازگار است؛ زیرا قرآن برخی از هدف‌های پیامبران را چنین بیان می‌کند:

- تنظیم روابط اجتماعی بر اساس عدالت. (حدید (۵۷): ۲۵)

- مبارزه با مفاسد اجتماعی و سنت‌های ناپسند. (اعراف (۷): ۸۵؛ هود (۱۱): ۸۳؛ شعراء (۲۶): ۱۵۲)

- تشویق مردم به کارهای نیکو و شایسته. (اعراف (۷): ۱۴۲)

- رشد و تربیت صحیح دینی. (بقره (۲): ۱۵۱)

بدون تشکیل حکومت، تحقق چنین هدف‌هایی میسر نیست. حاکم اسلامی نیز وظیفه دارد که زمینه و بستر اجرای احکام الهی را در جامعه فراهم آورد و بر اساس عمل به آن احکام، جامعه را به سعادت مورد نظر برساند.

امامت

امام در لغت به معنای پیشوا و رهبر و در قرآن، به معنایی اعم از پیشوای صالح و ناصالح به کار رفته است:

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ؛ (اسراء (۱۷): ۷۱)

روزی که هر گروهی را با پیشوایان می‌خوانیم، اما در اصطلاح، امام از نظر متکلمان شیعه عبارت است از کسی که به عنوان جانشین رسول خدا، ریاست عام و فراگیر به همه امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی دارد. (سبحانی، بی‌تا: ص ۳۰)

با پذیرش این تعریف، امام همه منصب‌ها و شئون پیامبری را بجز نبوت داراست؛ زیرا پیامبر اسلام، پیامبر خاتم است و پس از او به کسی وحی نمی‌شود. پیامبر اسلام عهده‌دار سه مقام بودند؛ ۱. دریافت و ابلاغ وحی (مائده (۵): ۶۷)؛ ۲. تبیین وحی (نحل (۱۶): ۴۴)؛ ۳. زمام‌داری و حاکمیت بر جامعه اسلامی.

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ دوران نبوت به سر رسید و از این رو، مقام اول پیامبر با رحلت ایشان به پایان رسید، ولی وجود مقامی دیگر هنوز برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است. اجرا و تحقق قوانین قضایی و اقتصادی و اجتماعی جاودانه اسلام،

مستلزم تشکیل حکومت است؛ زیرا قرآن، کتاب هدایت انسان‌ها در طول تاریخ است و نیز انسان‌ها، در عمل به آموزه‌های قرآنی می‌توانند به سعادت دنیایی و اخروی خود برسند. برای مثال، یکی از دستوره‌های قرآن، اجرای عدالت و مبارزه با ظلم در جامعه است (شوری (۴۲): ۱۵) که اجرای آن‌ها جز با تشکیل حکومت ممکن نیست.

در این جا چه بسا این نکته طرح شود که بحث از امامت، یک مسئله تاریخی است که دوران آن سپری شده است و از نظر علمی، بحث درباره آن دیگر سودی ندارد، ولی از دیدگاه شیعه چنین اعتقادی درست نیست.

از دیدگاه شیعه، خداوند پس از پیامبر، امامان معصوم را با علم و آگاهی خدادادی نصب کرده است تا حافظان دین و تبیین‌گران وحی باشند؛ زیرا پیامبر در طول ۲۳ سال نبوت، فرصت آن را نیافت تا تمام جزئیات احکام الهی را بیان کند؛ زیرا اساساً موضوع آن‌ها در زمان پیامبر پیش نیامد تا پرسیده شود؛ زیرا در مدت ۱۳ سال نبوت پیامبر در مکه، اندکی ایمان آوردند و در ده سال آخر عمر حضرت ﷺ در مدینه نیز، جنگ‌های زیادی رخ داد. از این رو، شرایط و زمینه فراهم نشد تا پیامبر به تفصیل به بیان احکام الهی بپردازد. بنابراین، پس از پیامبر جامعه اسلامی، به کار شناسان آگاه و مصون از خطا نیاز دارد که به بیان جزئیات مسائل پیش آمده، بپردازد و آن‌ها همان امامان معصوم‌اند.

همچنین پس از پیامبر در جامعه اسلامی، فرقه‌های مختلفی همچون معتزله، خوارج، مرجئه، اشاعره و شیعه پدید آمدند که هر کدام، عقاید خود را به قرآن مستند می‌کردند و آیات الهی را برابر عقیده خود تفسیر می‌کردند. بی‌گمان از میان این تفسیرها، تنها یکی صحیح است. بنابراین، پس از پیامبر ﷺ کسانی مانند امامان معصوم باید باشند که با احاطه به آموزه‌های قرآنی و سنت پیامبر، به دور از هر گونه خطا و نقصی بتوانند معیار تشخیص تفسیر درست از نادرست آموزه‌های اسلامی باشند تا کسانی که پس از پیامبر می‌خواهند به آیین اسلام بگروند، تفسیر درست را تشخیص دهند.

همچنین وجود امامان برای حفظ سنت و احادیث پیامبر لازم و ضروری است؛ زیرا پس از پیامبر بازار جعل احادیث مستند به پیامبر داغ شد و جاعلان حدیث با انگیزه‌های گوناگون وارد این میدان شدند. از این رو، وجود امام معصوم به خوبی احساس می‌شد تا مردم با مراجعه به وی، حدیث حق را از باطل باز شناسند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره منافقانی که در لباس صحابی پیامبر، جعل حدیث می‌کردند می‌فرماید: اگر مردم یک چنین افرادی را می‌شناختند که آنان منافق و دروغ‌گو هستند، هرگز آن‌ها را تصدیق نمی‌کردند و سخن آن‌ها را نمی‌پذیرفتند، ولی مردم، فریب صحابی بودن آنان را خورده بودند و با خود می‌گفتند اینان پیامبر خدا را دیده‌اند و حقایقی از او شنیده و اخذ کرده‌اند و هرگز بر خلاف حقیقت نمی‌گویند؛ در صورتی که از وضع و حال این دسته آگاهی ندارند. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵)

به دلایل یاد شده، وجود امام پس از پیامبر برای تبیین آموزه‌های دینی به خوبی احساس می‌شود. به بیان دیگر، مقام تبیین‌گری وحی پس از پیامبر بر عهده امامان معصوم است. بنابراین، تبیین‌گری وحی و زمام‌داری و حاکمیت بر جامعه اسلامی اقتضا می‌کند: یک - امامان معصوم از سوی خدا نصب شوند. (شعراء (۲۶): ۲۱۴؛ مائده (۵): ۵۵ و ۶۷؛ علامه امینی، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۱۴)

دو- دارای مقام عصمت باشند یا از گناه مصون و از خطا پیراسته باشند؛ زیرا امام، بدون داشتن عصمت نمی‌تواند اعتماد مردم را به گفتار و رفتار خود جلب کند و برای مردم الگو باشد. همچنین امام، بدون مقام عصمت نمی‌تواند در قلب‌ها و اندیشه‌ها نفوذ کند. بنابراین، امام به دلیل اعتماد مردم و نفوذ در قلب‌ها و اندیشه‌ها و تبیین درست احکام دینی، باید از تمام لغزش‌ها و خطاهای عمدی و سهوی در امان باشد؛ وگرنه مردم را به مسیر خلاف مسیر پیامبر، رهبری می‌کند. (بقره (۲): ۱۲۴؛ احزاب (۳۳): ۳۳)

سه - علم لدنی و به تعبیری علم گسترده به امور دینی داشته باشد تا در تبیین امور دینی و رفع مشکلات علمی و دینی جامعه اسلامی، نیازمند دیگران نباشد. امام بدون چنین علم گسترده‌ای نمی‌تواند خلأیی را که از رفتن پیامبر در جامعه اسلامی پدید آمد، پر کند.

از نظر مکتب تشیع، امامان معصوم گماشته شده از سوی پیامبر اسلام دوازده نفرند که اولین آن‌ها امیرمؤمنان علی علیه السلام و آخرین آن‌ها حضرت مهدی (عج) است که در پس پرده غیبت است. البته در زمان غیبت نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، تکلیف زمام‌داری جامعه اسلامی را مشخص کرده‌اند. کسانی در زمان غیبت، صلاحیت زمام‌داری جامعه اسلامی را دارند که آگاه به قوانین اسلام، کاردان، عادل و آراسته به فضیلت‌های اخلاقی باشند. اینان همان فقیهان جامع الشرایطی هستند که نایبان عام حضرت ولی عصر (عج) می‌باشند؛ زیرا جامعه اسلامی در هر زمانی نیازمند معجری و حاکم است؛ زیرا احکام و

قوانین الهی تعطیل و ویژه زمان و مکان خاصی نیست. احکام الهی جاودانه و برای سعادت همه انسان‌ها در طول تاریخ نازل شده است. به طبع معجری چنین احکام و قوانینی نیز باید شرایط اجرای چنین احکامی را داشته باشد و ادامه دهنده رسالت انبیا و امامان معصوم باشند. امام خمینی در باره ولایت مجتهدان جامع‌الشرایط در عصر غیبت می‌فرماید:

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن‌ها، موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنا که هر کسی عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور در آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ص ۳)

ایشان بر آن است که ولایت فقیه امر نو‌پیدایی نیست که ما آورده باشیم، بلکه از آغاز این مسئله مطرح بوده است. (همان: ص ۱۳) این مسئله در کلام فقیهان بزرگ در سده‌های مختلف همچون شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۴: ص ۸۱۰) و ملا احمد نراقی (نراقی، ۱۴۱۷: ص ۱۸۷) و شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر (نجفی، ۱۳۷۳: ج ۱۶، ص ۱۷۸) مطرح بوده است.

حال که تا اندازه‌ای با ضرورت نبوت و نیازمندی به آموزه‌های انبیا و جامعیت دین و مسئله امامت آشنا شدیم، موضوع سکولاریسم را بررسی می‌کنیم.

سکولاریسم

سکولاریسم به معنای دنیا محوری، دنیا‌مداری و جدایی دین از سیاست است و در اصطلاح، یک ایدئولوژی است که هواداران آن آگاهانه همه امور و مفاهیم ماورای طبیعی ابزارها و کارکردهای مربوط به آن را نفی می‌کنند و از اصول غیر دینی یا ضد دینی به عنوان مبنای اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی دفاع می‌کنند. (الیاده، ۱۳۷۴: ص ۱۲۶)

به بیانی می‌توان گفت سکولاریسم می‌کوشد که زندگی انسان را از طریق ابزارهای مادی صرف، یعنی از طریق عقل ابزاری و علوم تجربی و بدون استعانت از وحی سامان‌دهی، توسعه و بهبود بخشد. از نظر فلسفی، سکولاریسم خود را در ساختار نظام‌های فکری و رفتاری عقلانی نمودار می‌سازد؛ به گونه‌ای که آموزه‌های وحیانی و ماورای طبیعی را کاملاً نادیده می‌گیرد یا مورد انتقاد قرار می‌دهد. همچنین از نظر سیاسی می‌کوشد سیاست را از تأثیر آموزه‌های دینی دور نگه دارد و در حوزه تعلیم و تربیت، تلاش می‌کند

آموزه‌های دین را از برنامه آموزشی کنار بگذارد. (Jaroslav, 1987: P, 385)

خاستگاه چنین اندیشه‌ای در اصل، مغرب زمین است که بر اساس زمینه‌ها، اوضاع و شرایط خاصی که در آن جا پدید آمد، چنین دیدگاهی شکل گرفت. این اندیشه هم در آموزه‌های مسیحیت و هم در برخورد نادرست متولیان کلیسا با دانشمندان و مردم ریشه دارد که به برخی از آن‌ها به اجمال اشاره می‌کنیم:

۱. متون مقدس و منابع اولیه دینی؛

۲. آموزه‌های تحریف شده و نادرستی که در مسیحیت وجود داشت، راه را برای ظهور سکولاریسم هموار ساخت. تعبیرهایی در کتاب مقدس هست که از آن می‌توان جدایی دین از سیاست را برداشت کرد؛ برای مثال، از عبارت «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا» (متی (باب ۱۲): ۱۸-۲۲؛ مرقس (باب ۱۲): ۱۵) چنین برداشت می‌شود که شأن و مقام قیصر، زمام‌داری و حاکمیت بر مردم است با شأن و جایگاه الهی متفاوت است.

یا نقل می‌شود که حضرت عیسی علیه السلام در پاسخ به پرسش پیلطس که آیا تو پادشاه یهود هستی، می‌گوید:

پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود؛ خدام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست. (یوحنا، باب ۱۹: ص ۳۶)

از این عبارت به خوبی بر می‌آید که پادشاهی این جهان، به عیسی علیه السلام و حواریون او مربوط نیست و افراد دیگری که با او نسبتی ندارند، باید به پادشاهی این جهان بپردازند. این آموزه مسیحیت، در واقع جدایی دین از سیاست را اعلام می‌دارد.

همچنین، آیین مسیحیت فاقد قوانین اجتماعی و حکومتی است و به طبع هنگامی که قوانین دینی برای تدبیر و ساماندهی اجتماعی وجود نداشته باشد، به اجبار باید دست به دامن عقل شد و بر اساس عقل، به تدبیر زندگی دنیایی پرداخت.

نیز بسیاری از آموزه‌های اصلی مسیحیت همچون گناه ذاتی انسان، تثلیث، الوهیت و تجسد مسیح، عشای ربانی و ... با عقل و دانش‌های تجربی ناسازگار است و این خود زمینه‌ای شد تا عالمان و دانشمندان به مسیحیت بی‌اعتنا گردند و رویکردی سکولاریستی اتخاذ کنند. نیز چون در غرب، مسیحیت به عنوان نماد دین تلقی می‌شد، در واقع مسیحیت

گریزی، به دین گریزی فراگیر انجامید. همچنین برخی از آموزه‌های مسیحیت که با کیهان‌شناسی فیلسوفانی مانند ارسطو عجین شده بود، با یافته‌های علوم تجربی ناسازگاری داشت. (باربور، ۱۳۷۴: ص ۶۳) این ناسازگاری آموزه‌های دینی با یافته‌های علوم تجربی، دانشمندان را به این فکر انداخت که دین و علم در تعارض ضروری با یکدیگرند.

رفتار نادرست متولیان کلیسا

برخورد نادرست متولیان کلیسا، مردم را از دین‌گريزان کرد و سبب شد که مردم در سامان دهی زندگی خود، دیگر به کلیسا اعتنا نکنند. فساد مالی و اخلاقی و فروش آموزه‌نامه‌ها و دادگاه‌های تفتیش عقاید و ... از جمله این رفتارهای ناشایست بود که به اجمال به توضیح برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

فساد اخلاقی: اساساً یکی از عوامل دین‌گریز تفاورت رفتار متولیان و متصدیان با گفتار آن‌ها است. از این رو، در آموزه‌های اسلامی سفارش شده است که مسئولان تربیت دینی مردم پیش از پرداختن به تربیت آن‌ها باید به پرورش نفس خود پردازند. در جهان غرب، تفاوت در گفتار و رفتار حاکمان کلیسا و اخلاق ناپسند آن‌ها، یکی از عوامل دین‌گریزی بوده است.

ویل دورانت، تاریخ‌نگار برجسته غربی در کتاب *تاریخ تمدن خود می‌نویسد:*

زمینه اخلاق در میان روحانیان به قدری سست بود که می‌شود هزاران شاهد برای اثبات آن آورد. (دورانت: ۱۳۸۱: ص ۶۰۴)

برخوردهای خشن با دانشمندان: یکی دیگر از عوامل سکولاریسم در غرب، برخوردهای ناپسند حاکمان کلیسا با دانشمندان و متفکران بود. دین مسیحیت به گونه‌ای نمود یافت که هیچ‌گاه با پیشرفت‌های جدید علمی سازگاری نداشت و این فکر در میان دانشمندان پدید آمد که از میان علم و دین یکی را باید برگزید. ویل دورانت قربانیان این برخورد خشن را این‌گونه گزارش می‌کند:

از سال ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸م؛ ۸۸۰۰ تن سوخته و ۹۶۴۹۶ تن محکوم به کیفرهای مختلف شدند و از سال ۱۴۸۰ تا ۱۸۰۸م؛ ۳۱۹۱۲ تن سوخته و ۲۹۱۴۵۰ تن محکوم شدند. (همان: ج ۶، ص ۲۶۳)

تاکنون به برخی از عوامل و زمینه‌های مهم پیدایش سکولاریسم اشاره شد. این زمینه‌ها تنها در حوزه مسیحیت و جهان غرب رخ نمود. در ادامه، به مبانی سکولاریسم می‌پردازیم:

مبانی سکولاریسم

با توجه به تعریف سکولاریسم که می‌کوشد زندگی را در حوزه‌های فردی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، از طریق ابزارها و روش‌های مادی صرف و یا بر اساس اصول غیر دینی یا ضد دینی ساماندهی کند، می‌توان علم‌گرایی و عقل‌گرایی را از مبانی سکولاریسم دانست:

۱. **علم‌گرایی:** علم‌گرایی به معنای باور به لزوم محوری بودن علوم تجربی در همه شئون زندگی است. به باور اندیشمندان سکولار بر اساس علوم تجربی می‌توان به تدبیر جامعه پرداخت. همچنین با رشد و تکامل و دست‌آورد‌های چشم‌گیر علوم تجربی مانند فیزیک، ریاضیات، شیمی، زیست‌شناسی، نجوم و ... این باور در ذهن برخی شکل گرفت که می‌توان به روشی مشابه به یک نظام فکری در باره زندگی این جهان ... طراحی کرد. از آنجا که روش دانش‌های علوم تجربی، مشاهده و آزمایش است و همچنین برخی دانشمندان تنها حوزه شناخت پذیر را فقط حوزه تجربی می‌دانستند، به طبع چنین دیدگاهی در همه قلمروهای دانش مانند اخلاق و مابعدالطبیعه و دین کارایی نداشت. در نتیجه، چنین قلمروهایی از حوزه معرفت کنار رفت و تنها به حوزه تجربی بسنده شد. بنابراین، علم‌گرایی صورت دیگری از تجربه‌گرایی را به خود گرفت که روش شناخت آن مشاهده، آزمایش و تجربه است. در واقع، پشتوانه چنین دیدگاهی، یک دیدگاه مادی‌گرایانه است که قلمرو هستی را به عالم تجربی محدود می‌کند که ابزار شناخت را نیز مشاهده و آزمایش می‌داند. بدین ترتیب، دین و آموزه‌های اصلی آن از صحنه که معرفت و تبیین‌گری امور دنیوی کنار گذاشته شد.

۲. **عقل‌گرایی:** عقل‌گرایی بدین معنا است که همه رفتارها و باورها و ... باید بر پایه عقل باشد، نه بر احساسات یا باورهای دینی. البته سکولاریسم، تصور خاصی از عقل‌گرایی دارد و آن عقلی است که از وحی و مبانی دینی بهره‌ای نمی‌برد. این تعریف و کارکرد از عقل درست نیست؛ زیرا بسیاری از فیلسوفان عقل‌گرا با تأکید بر عقل، خدا و باورهای دینی را اثبات کرده‌اند و در زمره دین‌داران زندگی می‌کنند. بنابراین، این معنای عقل‌گرایی که نباید از اصول دینی بهره گرفت، در واقع یک نوع محدودیت بی‌دلیل برای عقل است که هیچ دلیل معتبری برای آن وجود ندارد.

اکنون این پرسش مطرح است که چه عواملی سبب شد که برخی از متفکران غربی به این باور برسند که باید با عقل صرف و بدون یاری گرفتن از وحی به تدبیر زندگی این جهانی بپردازند؟

در پاسخ به این پرسش، عوامل فراوانی هست که به برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. **آموزه‌های مسیحیت:** بسیاری از آموزه‌های مسیحیت همچون تثلیث، گناه ذاتی انسان، الوهیت و تجسد عیسی مسیح ﷺ و رازوار بوده و با عقل سازگار نیست؛ یعنی نمی‌توان با عقل، آن‌ها را فهم کرد.

بنابراین، این فکر در اذهان برخی پدید آمد که یا باید تعقل و تفکر را برگزید یا دین و اعتقاد دینی را.

۲. **تعبیرهای متفکران بزرگ مسیحی:** در آرای این متفکران، تعبیرهایی هست که بر ناسازگاری عقل و دین دلالت می‌کند؛ برای مثال، ترتولیان (۱۶۰-۲۲۰) - از پدران کلیسای اولیه - می‌گفت:

آتن را با اورشلیم چه کار؟ آکادمی را با کلیسا چه کار؟ روشن است که آتن و آکادمی نماد تعقل و فلسفه و علم، و اورشلیم نماد دین و کلیسا است. (اسمارت، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۱۱۷)

همچنین پولس، حواری عیسی مسیح نوشت باخبر باشید که کسی شما را به فلسفه و مکر باطل نرباید. (رساله پولس به کولسیان، باب ۲: آیه ۸)

بنابراین، این عوامل سبب شد که در ذهن برخی متفکران این اندیشه بر آید که برای تدبیر زندگی اجتماعی یا باید از عقل تبعیت کرد یا از دین.

نقد و بررسی

از آنچه گذشت به خوبی بر می‌آید که سکولاریسم پدیده‌ای غربی است که با توجه به شرایط خاص آن جا شکل گرفته است، ولی در سرزمین‌هایی که اسلام واقعی حاکم بوده است با توجه به فراگیری علوم تجربی و تعقل و خردورزی، چنین پدیده‌ای (سکولاریسم) درست نیست. قرآن در آیه‌ای به صراحت می‌فرماید:

از آنچه بدان علم ندارید، تبعیت نکنید. (اسراء (۱۷): ۳۶)

همچنین، قرآن بدترین بندگان را نزد خدا کسانی می‌داند که کرولال‌اند و هرگز تعقل نمی‌کنند. (انفال (۸): ۲۲)

نیز دوزخیان را افرادی معرفی می‌کند که به دستور عقل رفتار نکرده‌اند. (ملک (۶۷): ۱۰)

امام کاظم در روایتی می‌فرماید:

خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و ظاهری و حجت باطنی. حجت آشکار، رسولان و انبیا و امامان هستند، ولی حجت باطنی خرده‌های مردم است. (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۱۶)

بنابراین، از دیدگاه اسلام عقل و تفکر از حجیت خاصی برخوردار است؛ به گونه‌ای که همسان با سخنان پیامبران الهی است و هیچ گاه این دو حجت، با هم ناسازگار نیستند. البته این مطالب در باره حجیت عقل است، ولی یکی از حوزه‌های فعالیت عقل، دانش‌های تجربی است که با روش مشاهده و آزمایش به کشف اسرار و قوانین طبیعت می‌پردازد. بنابراین، اگر عقل یا علم به نتایج قطعی و یقینی رسید، از نظر اسلام، پذیرفتنی و معتبر است.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. (همان: ص ۳۰)

معنای علم در این جا، شامل علوم تجربی و غیر تجربی است. همچنین آن حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید:

علم را بجوید؛ هر چند که در چین باشد. (متقی هندی، بی تا: ح ۲۸۶۹۷)

بی‌گمان علمی که در چین آن زمان بود، علم دینی نبوده است؛ زیرا مرکز یادگیری علم دینی، مکه و مدینه بود. از این رو، وقتی پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید علم را هر چند در چین باشد، بجوید، بی‌گمان منظور ایشان علوم تجربی بوده است.

بنابراین، اسلام بر خردورزی و یادگیری علوم تجربی تأکید زیادی می‌کند. حال اگر علوم تجربی با دین ناسازگار باشد، چنین تأکیدی صحیح نیست. از این رو، یافته‌های قطعی علوم تجربی و نیز یافته‌های قطعی عقلی با آموزه‌های دینی کاملاً سازگار است.

همچنین این ادعای علم گرایان که می‌گویند، حوزه شناخت در انحصار علوم تجربی است، درست نیست؛ زیرا حوزه فعالیت علوم تجربی به عالم مادی و آزمایش و تجربه محدود است که تنها رابطه دو پدیده مادی را می‌تواند کشف کند، ولی در خارج از این حوزه، یعنی عالم ماورای طبیعی، به صورت نفی یا اثبات نمی‌تواند اظهار نظر کند؛ یعنی موضوع علم ماورای عالم ماده، ندانم گویی است. اگر دانشمندی به نفی عالم ماورای طبیعی و غیرتجربی بپردازد، از فعالیت علمی خارج شده و یک دیدگاه فلسفی مادی‌گرایانه را برگزیده است که دیگر به علم ربطی ندارد.

بنابراین، علم‌گرایی، قلمرو و هستی را به عالم ماده محدود می‌کند و از قلمروهای دیگر هستی مانند عالم ماورا، طبیعت و آخرت غفلت ورزیده است. همچنین از میان شیوه‌های مختلف کسب آگاهی، به شیوه مشاهده و آزمایش بسنده کرد. و از شیوه عقلی و شهود عرفانی و آموزه‌های وحیانی، چشم پوشیده است. چنین غفلتی، محروم کردن انسان از دست‌یابی به حوزه‌های دیگر معرفتی است که ضایعه‌ای بزرگ برای انسان است. در نتیجه، سکولاریسم بر مبنای صحیحی استوار نیست.

رابطه امامت با سکولاریسم

از دیدگاه اسلام، امامت، ادامه رسالت انبیای الهی است. پیامبر اسلام سه مقام را بر عهده داشت:

۱. دریافت و ابلاغ وحی؛ ۲. تبیین وحی؛ ۳. زمام‌داری و حاکمیت بر جامعه اسلامی.

با رحلت پیامبر، مقام اول خاتمه یافت، ولی دو مقام دیگر باقی ماند؛ یعنی تبیین وحی و زمام‌داری بر جامعه اسلامی که پیش‌تر بدان پرداختیم. خداوند به واسطه پیامبرش امامان معصوم را با اسم و ویژگی‌های خاص، به امامت برگزید؛ زیرا احکام اسلام جاودانه و تعطیل‌پذیر نیست. در عصر غیبت نیز مجتهدان جامع‌الشرایط باید مجری این احکام باشند؛ زیرا تحقق و اجرای احکام اسلامی بدون حکومت امکان‌پذیر نیست. از سوی دیگر، چون خداوند خالق تمام انسان‌ها است و از اسرار درونی و برونی انسان و تأثیر و تأثرات مختلف بر انسان آگاه است، از این رو، آموزه‌های وحیانی بر همه قوانین بشری برتری دارد. از این رو، نیازی نیست که آدمی با عقل محدود خود بخواهد قوانینی در عرض قوانین الهی وضع کند. البته در آموزه‌های دینی، ارزش زیادی به عقل و استدلال‌های عقلی داده شده است؛ به گونه‌ای که اگر برهان قطعی بر چیزی تعلق گرفت، حتی می‌توان ظاهر متون دینی را تأویل کرد. بنابراین، در اسلام تدبیر امور دنیایی و زندگی مردم هرگز از دین جدا نیست. نیز پیامبران الهی برای آن برانگیخته شده‌اند که انسان را از ظلمات به نورانیت همه‌جانبه هدایت و عدالت در آورند و نیز فضیلت‌ها و کرامت اخلاقی را به اوج برسانند. لازمه تحقق این هدف‌ها، آن است که پیامبران، سرپرستی و زمام‌داری جامعه انسانی را به عهده بگیرند تا زمینه و شرایط تحقق چنین هدف‌هایی را محقق سازند. برخی از مسلمانان هوادار سکولاریسم که دین را تنها در عرصه مسائل فردی خلاصه کرده‌اند، از

آموزه‌های اسلامی فاصله گرفته‌اند؛ زیرا پیامبر اسلام که الگوی همه مسلمانان است، هدایت امور دینی و دنیوی مردم را باهم به عهده داشت و پس از او نیز امامان معصوم چنین هدایت عامی را عهده‌دار شدند. قرآن در آیه‌ای به صراحت بیان می‌دارد که دین با فرمان‌روایی و تدبیر سیاسی جامعه سازگاری دارد؛ چنانچه می‌فرماید:

ما به فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت و فرمان‌روایی بزرگی بخشیدیم. (نساء (۴): ۵۴)

در این آیه، منظور از کتاب و حکمت، مرجعیت علمی و دینی و فرمان‌روایی بزرگ مرجعیت سیاسی است که خداوند به فرزندان ابراهیم بخشیده است.

حتی باور به مهدویت و ظهور حضرت ولی عصر (عج) که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، خود دلیلی است بر اینکه تدبیر امور دنیایی از دینی جدا نیست. آموزه مهدویت، از اصول اساسی دین اسلام است و حضرت ولی عصر، خلاف آیین اسلام عمل نخواهد کرد و بدعتی نیز پدید نخواهد آورد و سیره او، برخاسته از آموزه‌های دینی است. در زمان غیبت نیز بر اساس دلایل عقلی و روایت‌های معتبر، جانشینان عام حضرت ولی عصر، مجتهدان جامع الشرایطی هستند که آگاه به قوانین اسلام، کاردان، مدیر، مدبر، عادل و آراسته به فضیلت‌های اخلاقی‌اند.

از این رو، تا زمانی که حاکم اسلامی در عصر غیبت قرار دارد، مشروعیت دارد که از ویژگی‌هایی که امامان معصوم مشخص کرده‌اند، برخوردار باشد؛ زیرا از دیدگاه اسلامی و بر اساس توحید، حاکمیت در اصل از آن خدای متعال است و هیچ فردی یا گروهی از چنین حقی برخوردار نیستند؛ مگر اینکه به اثبات برسد که خداوند چنین حقی را به کسی واگذار کرده باشد. برابر دلایل معتبر، خداوند این حق را به پیامبر و دوازده امام معصوم و در زمان غیبت با بیان ویژگی‌هایی به ولی فقیه واگذار کرده است.

بنابراین، بر اساس آموزه‌های دین اسلام، مرجعیت دینی، همان مرجعیت سیاسی است و هیچ افتراقی بین آن‌ها وجود ندارد. از این رو، سکولاریسم با اعتقاد به امامت سازگاری ندارد.

نتیجه گیری

انسان‌ها برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی‌شان، به آموزه‌های انبیای الهی نیازمندند؛ زیرا عقل و دانش‌های بشری نمی‌تواند به همه نیازهای آدمی احاطه داشته باشد و در مورد همه آن‌ها اظهار نظر قطعی کنند. همچنین دین و آموزه‌های انبیای الهی، پاسخ‌گوی همه نیازهای مادی و اخروی، فردی و اجتماعی و جسمی و روحانی انسان است و متناسب با همه نیازهای انسان، قوانین مناسب وضع کرده است.

همچنین امامان معصوم که به عنوان جانشینان پیامبر گرامی اسلام و ادامه دهنده راه ایشان‌اند، مقام تبیین‌گری وحی و زمام‌داری و حاکمیت جامعه اسلامی را بر عهده دارند؛ زیرا قرآن کتاب راهنمای جاودانه انسان‌ها است که احکام آن هیچ‌گاه تعطیل پذیر نیست. از این رو، حتی در عصر غیبت نیز وظیفه اجرای احکام اسلامی به عهده نایبان عام امامان معصوم، یعنی مجتهدان جامع‌الشرایط است. بنابراین، لازمه تحقق احکام اسلامی و مجریان این احکام، آن است که سکولاریسم در اسلام جایگاهی ندارد. اعتقاد به امامت و مقام جانشینی آن‌ها، با سکولاریسم جمع نمی‌شود؛ زیرا خاستگاه سکولاریسم، جامعه غربی و آیین مسیحیت است. بنابراین در حوزه اسلام و دنیای شرق که حاکمیت کلیسا و دین مسیحیت وجود ندارد، سکولاریسم جایگاهی ندارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و ماخذ

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. کتاب مقدس
۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، ۱۴۱۵ق، مسند احمد، بیروت، دارالحیاء التراث العربی.
۵. اسمارت نینیان، ۱۳۸۳، تجربه دینی بشر، ج ۲، تهران، انتشارات سمت.
۶. باربور، ایان، علم و دین، ۱۳۷۴، بهاءالدین خرم شاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۷. بازرگان، مهدی، ۱۳۷۷، آخرت و خدا، تهران، خدمات فرهنگی رسا.
۸. خمینی، روح الله، ۱۳۷۳، ولایت فقیه حکومت اسلامی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. دورانت، ویل، ۱۳۷۳، تاریخ تمدن، ج ۶، فریدون برده‌ای، سهیل آذری، پرویز مرزبان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۱۰. —، ۱۳۷۳، تاریخ تمدن، ج ۵، صفدر تقی‌زاده، ابوالالب صارمی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۱۱. سبحانی جعفر، ۱۳۷۴، پیشوایی از نظر اسلام، قم، انتشارات مکتب اسلام.
۱۲. سروش عبدالکریم، ۱۳۷۶، مدارا و مدیریت، تهران، انتشارات صراط.
۱۳. شیخ مفید، المقنعه، ۱۴۱۴ق، بیروت، دارالمفید.
۱۴. علامه امینی، الغدیر، ۱۳۶۶، تهران، دارالکتب اسلامی.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ق، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۶. متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الاعمال، بی تا، حلب، مکتب التراث الاسلامی.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، ۱۳۷۴، بحار الانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۸. نجفی، محمد حسن، ۱۳۷۳، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. نراقی، ملا احمد، ۱۴۱۷ق، عوائد الایام، قم، مرکز النشر التابع بمکتب الاعلام الاسلامی.
۲۰. الیاده، میرچا، ۱۳۷۴، فرهنگ و دین: برگزیده مقالات دائرةالمعارف دین، زیر نظر: بهاءالدین خرمشاهی، تهران، طرح نو.

21. Jaroslov, Pelikan, Christianity in western Europe in Encyclopedia of Religion, 1987, Vol 3,

New York, Macmillan Publishing Company.